

«آهنگ وفا»

و مصاحبه منتشر نشده آقای دکتر قانع‌فرد با آقای صادم الدین صادق‌وزیری

خوشوقتم که محقق جوان و پرکار، آقای دکتر عرفان قانع‌فرد، آثار تازه‌ای من جمله کتابی به نام «آهنگ وفا» (گفتمان تاریخی، فرهنگی کردها) را منتشر کرده است. بی‌گمان کار ایشان در زمینه تحریر و انتشار این کتابها همانطور که خود درحسب حال آورده‌اند «... نوشته‌ها و گفتارهای پراکنده» وی است «که اکثراً در طی سالهای ۱۳۷۳ تا ۱۳۸۴ در مطبوعات داخل و خارج کشور منتشر شده‌اند. انتشار یکجای آن نوشته‌ها به منظور شناساندن کردستان و کسانی است که هر یک به گونه‌ای در حیات اجتماعی و سیاسی کردها ایفای نقش کرده‌اند». انتشار این قبیل آثار، بسیار مفید و می‌توان گفت ضروری است، تا همانطور که به کرات اشاره کرده‌اند «گذشته چراغ آینده» مردم کردستان گردد.

در این کتاب مجموعاً از بیست تن چهره‌های تاریخی و فرهنگی کردستان یاد شده است و گفتگو با آنان صورت گرفته و یا نوشته‌ها و گفتارهایشان نقل گردیده‌اند. من در این نوشته فقط درباره آنچه که آقای قانع‌فرد از جناب آقای صادم‌الدین صادق‌وزیری نقل نموده‌اند سخن می‌گویم. (*).

مؤلف محترم نیک می‌دانند که من واسطه معرفی ایشان به آقای صادم‌الدین صادق‌وزیری بودم و نخستین سئوالات کتبی ایشان (آقای قانع‌فرد) به وسیله من به آقای صادق‌وزیری تحویل گردید و جوابهای کتبی ایشان را نیز من به آقای قانع‌فرد رساندم و تاریخ و روز ملاقات ایشان را با آقای صادق‌وزیری من ترتیب دادم. آقای صادق‌وزیری بشرطی با انجام مصاحبه حضوری موافقت کردند که متن پیاده شده مصاحبه (به زبان فارسی) بنظر ایشان برسد و پس از کسب موافقت ایشان، متن مصاحبه انتشار یابد و من شخصاً این شرط را با آقای دکتر قانع‌فرد در میان گذاشتم و ایشان هم با آن موافقت کردند. متأسفانه در عمل چنین نشد و این شرط مورد اجرا گذاشته نشد.

وقتی متن پیاده شده فارسی مصاحبه (صفحات ۸۱ تا ۹۸ کتاب «آهنگ وفا») را مطالعه کردم، متوجه شدم که اصرار آقای صادق‌وزیری در مورد شرط مذکور چه اندازه بجا بوده است، چون متن پیاده شده فارسی گفتگو، صرفنظر از اغلاط املائی و چاپی، اصولاً با تقریرات جناب آقای صادق‌وزیری شباهتی ندارد. من در طول چند سال بارها از ایشان سئوالاتی در مورد مسایل اجتماعی و سیاسی کردهام و نظرشان را خواسته‌ام. تقریرات ایشان مانند نوشته‌هایشان منسجم و رسا و دقیق و روشن بوده است. در حالیکه متن پیاده شده مصاحبه چنین نیست، علت آنرا تنها اهمال و مسامحه نمی‌توان دانست.

بهر حال ذیلاً اغلاطی را که بنظرم رسیده‌اند با ذکر صفحه و سطر آن از نظر خوانندگان این سطور خواهد گذشت:

۱. ص ۸۲، س ۲ و ۳ و ۴: «شورویها آمدند پیشنهاد دادند و گفتند که با روسای قبایل شکاک و جلالی مذاکره کردند و او را هم در راه بازگشت بازداشت کردند» مغشوش و با متن کتاب آقای صادق‌وزیری تطبیق نمی‌کند. در آن کتاب ایشان از قول احسان نوری پاشا نوشته‌اند که «شورویها او را با لباس افسران شوروی به کردستان شمالی می‌برند و او با روسای قبایل شکاک و جلالی و دیگران مذاکره می‌کند و در مراجعت به تهران دستگیر می‌شود».
۲. ص ۸۲، س ماقبل آخر: «بوژوازی ترک رشد قابل ملاحظه‌ای یافته بودند» نادرست و «... یافته بود» درست است.
۳. ص ۸۳، س ۱۵: کلمه «شورش» نادرست و «شورشی» درست است.
۴. ص ۸۳، س ۱۷ و ۱۸: عبارت «... آلان مدارک مفصلی دریک کتاب محقق آذربایجان شوروی منتشر شده‌اند، که نویسنده یک افسر نظامی ایران...» نادرست است. نویسنده کتاب، محقق آذربایجان شوروی است و مترجم آن به فارسی یک افسر سازمان نظامی حزب توده ایران می‌باشد.
۵. ص ۸۳، س ۲۳: «هیئت حاکم شوروی» غلط و «هیئت حاکمه شوروی» درست است.
۶. ص ۸۳، س آخر: «نبودند» نادرست و «نبود» درست است.

۷. کلمه «کردی» زاید است. ص ۸۳ س آخر:
۸. «اما بیچاره کرد اول بود» نادرست است و من از آقای صادق‌وزیری جویای جریان شدم. ایشان گفتند: «آن شخص کزلال بود و شغل او حمالی انبارغله (شهر مهاباد) بود و تصور کرده بود که حکومت ملی کردستان مجدداً مستقر گردیده است و با شور و هیجان به دیدن من آمده بود» و اضافه کردند که ایشان «هیچگاه عبارت «قیافه مضحک» را در مورد آن شخص بکار نبرده‌ام، بلکه دیدن او با آن لباس و احساسات در واقع مرا تکان داد.» ص ۸۴ س ۲۲:
۹. «قایل نبودند» نادرست و «قایل نبود» درست است. ص ۸۵ س ۱۳:
۱۰. «سیونالیسم ایرانی» نامفهوم و غلط است، محتملاً مقصود «ناسیونالیسم ایرانی» بوده است. اما بقیه عبارت نیز مبهم و مغشوش است و معلوم نیست متن واقعی مصاحبه چه بوده است. ص ۸۵ س ۱۸:
۱۱. عبارات «بله من دوبار در تبریز و تهران او را دیده‌ام و با او وقتی برای مذاکره با قوام‌السلطنه آمده بود سر میز نهار نشسته‌ام» با متن کتاب آقای صادق‌وزیری تطبیق نمی‌کند. ایشان در آن کتاب نوشته‌اند «دوبار در تبریز ایشان را دیده و نهار صرف کرده‌اند و دو بار در تهران ایشان را در ویلای شماره پنج ملاقات کرده‌اند.» ص ۸۶ س ۱:
۱۲. «حمایت ایالتی وی تعیین و تضمین می‌شد» نامفهوم است و معلوم نیست متن اصلی مصاحبه چه بوده است؟ ص ۸۶ س ۲:
۱۳. عبارت «و فقط کردستان را هم یک ماه اختیار دادند» نامفهوم است و معلوم نیست متن اصلی مصاحبه چه بوده است؟ ص ۸۶ س ۱۰:
۱۴. عبارت «او نزد من فرستاد تا سفارش بکنم» نامفهوم و نادست است و در کتاب آقای صادق‌وزیری جریان دقیقاً بیان شده است. ص ۸۷ س ۳:
۱۵. «هویت اگر» نادرست و «هویت کرد» درست است. ص ۸۷ س ۷:
۱۶. کلمه «نکردی» در ابتدای سطر زاید است و باید حذف شود. ص ۸۸ س ۱۶:
۱۷. کلمه «منزلت» غلط و منزل درست است. ص ۸۸ س ۱۹:
۱۸. کلمه «هم» زاید و باید حذف شود. ص ۸۸ س آخر:
۱۹. کلمه «استفسا» نادرست و «استنطاق» درست است. ص ۸۹ س ۱:
۲۰. جمله «که جای این حرفهاست» نادرست و نامفهوم است و قطعاً عبارت چیز دیگری بوده است. ص ۸۹ س ۲:
۲۱. کلمه «مرا» بعد از شهر نادرست و «را» درست است. ص ۸۹ س ۹:
۲۲. کلمه «دمکرایبی» نادرست و «دمکراسی» درست است. ص ۸۹ س ۱۵:
۲۳. کلمه «کمی» قبل از «فوراً» زاید است و باید حذف شود. ص ۸۹ س ۱۶:
۲۴. کلمه «پرترماه» نادرست و «پرتو ماه» درست است. ص ۸۹ س ۱۸:
۲۵. کلمه «بامزه» بی معنی و زاید است. ص ۸۹ س ۱۷:
۲۶. کلمه «دادیم» نادرست و «دادم» درست است. ص ۹۰ س ۲۳:
۲۷. بجای عبارت «نایب رئیس» باید «نایب رئیس مجلس شورای ملی» نوشته شود. ص ۹۰ س ۱۵:
۲۸. کلمه «دولت» نادرست و «دوست» درست است. ص ۹۲ س ۱۵:
۲۹. کلمه «زما» غلط و «زمان» درست است. ص ۹۲ س ۱۵:
۳۰. کلمه «مرا» بعد از شما نادرست و «را» درست است. ص ۹۲ س ۱۷ و ۱۸:
۳۱. عبارت نقل شده به نظر آقای صادق‌وزیری بگونه دیگری بوده است. ص ۹۳ س ۱۵:
۳۲. قبل از کلمه «دمکرات» باید کلمه «حزب» آورده شود. ص ۹۳ س ۲۲:
۳۳. عبارت «تجدید سازمان بشود» باید حذف و در آخر همان سطر عبارت «را تجدید سازمان کند» اضافه شود. ص ۹۳ س ۲۵:
۳۴. «جولت» غلط و «جودت» درست است. ص ۹۳ س ۲۵:
۳۵. بعد از کلمه «عضو» باید عبارت «هیئت اجرائیه حزب» اضافه شود. ص ۹۳ س ۲۶:
۳۶. کلمه «عضو» نادرست و «عضو» درست است. ص ۹۳ س ۲۶:
۳۷. کلمه «جولت» نادرست و «جودت» درست است. ص ۹۳ س ۱۴:
۳۸. کلمه «کمونیست» نادرست و «کروژو کیست» درست است. ص ۹۴ س ۱۴:

کلمه «کمونیست» نادرست و «کروژو کیست» درست است.	ص ۹۴، س ۵: ۳۹
کلمه «صمیمی» زاید و باید حذف شود.	ص ۹۴، س ۲۵: ۴۰
«پذیرید» نادرست و اصولاً عبارت متن مصاحبه بگونه‌ای دیگر بوده است.	ص ۹۴، س ۲۶: ۴۱
کلمه «تفکر» نادرست و «درنظرداشت» درست است.	ص ۹۵، س ۵: ۴۲
کلمه «دارم» قبک از حسین نادرست و «صدام» درست است.	ص ۹۵، س ۷: ۴۳
کلمه «مبارزه» نادرست و «مذاکره» درست است.	ص ۹۵، س ۱۰: ۴۴
کلمه «برده» نادرست و «بوده» درست است.	ص ۹۵، س ۲۱: ۴۵
کلمه «ازامسال» نادرست و «یکی دو سال» درست است.	ص ۹۵، س ۲۵: ۴۶
کلمه «علمی» نادرست و «علنی» درست است.	ص ۹۵، س آخر: ۴۷
عبارت «وپس» زاید و باید حذف شود.	ص ۹۶، س ۱۷: ۴۸
کلمه «صارم الدین» زاید و باید حذف شود.	ص ۹۷، س ۲: ۴۹
بجای کلمه «ندارم» «ندادم» درست است.	ص ۹۷، س ۱۳: ۵۰
کلمه «تریکه» نادرست و «ترکیه» درست است.	ص ۹۷، س ماقبل آخر: ۵۱
کلمه «والدین» نادرست و «آلان» درست است.	ص ۹۸، س ۳: ۵۲

علاوه بر اینها اغلاط و اشتباهات فاحش دیگری نیز وجود دارند که همانطور که در مقدمه نیز یادآور شدم، مصاحبه را از محتوای اصلی خالی کرده است. باید یاد آور شوم که دو کتاب از تالیفات آقای صارم الدین صادق‌وزیری به نامهای «راه، راه دمکراسی واقعی است» و «خاطرات من از زنده یاد دکتر حسین فاطمی...» که البته با نام مستعار «مکری» چاپ و منتشر شده بودند، به آقای دکتر عرفان قانعی فرد تحویل داده شدند. اما ایشان در کتاب خود نه از این دو کتاب یاد کرده‌اند و نه به طریق اولی عباراتی از آنها را نقل کرده‌اند. امیدوارم در نوشته‌های بعدیشان از این دو کتاب و محتویات آنها یاد کنند.

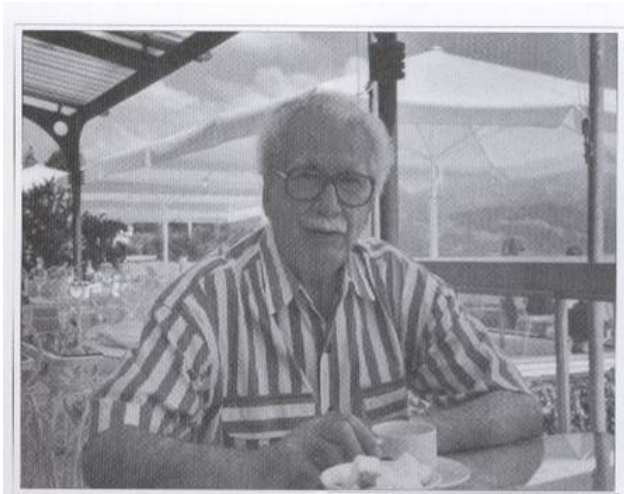
برای اینکه خوانندگان این سطور و یا خوانندگان کتاب «آهنگ وفا» از متن مکاتبه و پرسش و پاسخ منتشرنشده آقایان صادق‌وزیری و قانعی فرد آگاه شوند، متن آن پرسش و پاسخ را بعد از این توضیح ذیلاً نقل و در اختیار خوانندگان قرار می‌دهم.

مهرماه ۱۳۸۵ - اکتبر ۲۰۰۶

منصور بلوری

* در کتابهای «آهنگ وفا» (صفحات ۱۶۵-۱۶۹) و «مافیای قدرت» (صفحات ۴۳۹-۴۸۰) که در آنها در گفتگوهایی با جناب ماموستا شیخ عزالدین حسینی درج گردیده‌اند عبارت «گفتگو با شیخ عزالدین حسینی - کردها، ایران، انقلاب ایران» که قبلاً در صفحات اینترنتی انتشار یافته بود، حذف و دلیل این امر برایم روشن نیست.

متن پاسخهای جناب آقای صادق وزیر به پرسشهای آقای دکتر قانع فرد



برادر گرامی و ارجمند جناب قانع فرد،

با سلام و با آرزوی سلامتی و شادکامی و موفقیت برای جنابعالی،
سئوالاتی که طرح کرده‌اید بعضاً درخور بحث مفصلی در بارهٔ
ابعاد و جهات گوناگون شرایط و اوضاع و احوالی است که
شخصیت‌های مورد نظر شما در آن زیسته‌اند و در یک پرسش و
پاسخ عادی نمی‌توان همه آن جهات و جوانب را مرعی داشت.
معذالک برای اینکه سئوالات شما بدون پاسخ نمانده باشند اجمالاً
نکاتی را یادآور می‌شوم:

۱. درباره تفکر و منش قاضی محمد

متأسفانه نوشته و اثر مکتوبی از زنده یاد قاضی محمد، که حاوی طرز تفکر و نگرش اجتماعی و سیاسی ایشان باشد بجای نمانده است. تا ملاک ارزیابی و اظهار نظر قرار گیرد. من همانطور که در نوشته اخیرم یادآوری کرده‌ام، دوبار زنده یاد قاضی محمد را در تبریز در زمان رضاشاه ملاقات کرده‌ام، در آن زمان کسی یارای اظهار نظر، خارج از چهارچوب نظام حاکم را نداشت و زنده یاد قاضی محمد هم از این قاعده مستثنی نبود.

پس از وقایع سوم شهریورماه ۱۳۲۰ نیز دیداری با ایشان دست نداد، مگر وقتی که برای مذاکره با دولت قوام به تهران آمده بودند. در این فرصت نیز دو بار ایشان را دیدم و هر دو بار ایشان حتی الامکان کمتر به بحث و گفتگو می پرداختند.

با این مقدمات، پاسخ من به سئوال شما به نقشی که آن زنده یاد در مقطع مشخصی از تاریخ ایفا کردند محدود میگردد.

بی گمان قاضی محمد از شرایط و اوضاع و احوالی که پیش آمده بود به سود مصالح ملت کرد استفاده کرد و با تشکیل حزب دمکرات کردستان، بر پایه سازمانی که قبلاً در کردستان عراق شکل گرفته بود و سپس شعبهٔ آن در کردستان ایران تشکیل یافته بود، نه تنها از دست‌اندازی دمکراتهای آذربایجان به کردستان جلوگیری کرد، بلکه با تشکیل جمهوری کردستان توانست به یکی از آرزوهای مردم کردستان جامه عمل بپوشاند.

زنده یاد قاضی محمد در شمار ملیون سنتی کردستان بود که از صد و چند سال پیش در بخشهای مختلف کردستان برای تحقق آرزوهای ملی کردها، منشا تحركات و قیامهایی شده بودند که متأسفانه عموماً در نهایت به شکست انجامیده بودند.

با توجه به سوابق خانوادگی و شرایط سیاسی آن زمان، اقدام درخور ستایش قاضی محمد در محدودهٔ نسبتاً کوچکی از کردستان ایران محدود گردید که این خود یکی از جهات ازهم پاشیدگی سریع آن حکومت بود.

تکیه بر روی سران عشایرو پاره‌ای از شیوخ نیز از شیوخ نیز از نقاط ضعف آن حکومت بود. خورده بورژوازی شهری مهاباد و اطراف نیز ظرفیت و توانایی به پیش بردن یک قیام ملی را نداشت.

اگر حوزه عمل جنبش محدود به آن محدوده کوچک نمی شد، شاید سیمای جنبش و حکومت منبث از آن به گونه‌ای دیگر می بود.

بهر حال وفاداری زنده یاد قاضی محمد به مقاصد و آمال جنبش ملی خدشه ناپذیر است و همین عامل اساسی وجهه و محبوبیت آن زنده یاد پس از دهه‌هایی که گذشته است، می باشد.

۲. درباره طرز تفکر و نحوه برخورد مصدق نسبت به کردها

زنده یاد مصدق یک ملی‌گرای دمکرات به تمام معنی بود، بنابراین اظهار نظرها و سیاستهایش در این چهارچوب می‌گنجد. دکتر مصدق تا آنجا که من به خاطر دارم، هیچگاه به طور مشخص در باره جنبش ملی کرد اظهار نظر نکرد. در جریان شکل گرفتن فرقه دمکرات آذربایجان ایشان در مجلس اجرای قانون انجمن‌های ایالتی و ولایتی را که دومین قانون مشروطیت ایران بود، تنها پاسخ شایسته و قانونی به مطالبات دمکراتهای آذربایجان می‌دانست، به این اعتبار می‌شود قیاس کرد که در مورد کردستان نیز چنین نظری داشت. اما پس از رسیدن به حکومت خود شخصاً قدمی در این زمینه برنداشت. سهل است در مخالفت با برنامه دولت سپهد رزم آرا، که اجرای قانون انجمنهای ایالتی و ولایتی یکی از مواد آن بود، به این ماده اعتراض کرد و آن را خلاف مصالح ملی شمرد!

۳. درباره دکتر قاسملو

شادروان قاسملو را از وقتی که محصل دبیرستان بود، می‌شناختم و غالباً باتفاق شادروان صدیق انجیری آذر به منزل ما می‌آمد و از من دیدار می‌کرد.

وقتی که می‌خواست برای ادامه تحصیل به فرانسه برود برای گرفتن گذرنامه از من استمداد کرد و من در سمت بازرسی دادسرای تهران شرحی به اداره گذرنامه نوشتم و او را معرفی کردم که باید به او گذرنامه داده شود.

در آن زمان او عضو حزب توده بود و من سالها بعد به حزب توده پیوستم.

پس از رسیدن به فرانسه نامه‌ای به من نوشت و کتابی که به فرانسه در مورد حقوق کردها نوشته شده بود، برای من فرستاد. بعد دیگر خبری از او نشد.

بعدها روشن شد که زنده یاد ایرج اسکندری که در آن زمان مسئول حزب توده در اروپا بود، او را به چک اسلواکی فرستاده بود.

شادروان دکتر نورالدین زازا که از کردهای ترکیه و تبعه سویس بود و در لوزان بدرود حیات گفت، به من اظهار داشت که قاسملو به دستور ایرج اسکندری، کومه‌لی خونینده‌وارانی کرد، را به انحلال کشاند.

توضیح اینکه پس از مسافرت من به سویس قاسملو وقتی که مطلع گردید من در سویس هستم در اولین سفرش به اروپا به دیدن من آمد و سه شبانه روز مهمان ما بود.

در همان روز اول درخواست کرد که من دکتر عصمت شریف و انلی و دکتر نورالدین زازا را دعوت کنم که او آنان را ملاقات کند.

من به هردوی این آقایان تلفن کردم و ماجرا را گفتم و آنان را برای فردای آن روز برای ناهار دعوت کردم.

دکتر عصمت شریف بوعده وفا کرد و ناهار پیش ما آمد و با قاسملو ملاقات و مذاکره کرد، ولی دکتر نورالدین زازا به منزل ما نیامد، دوسه روز بعد که طبق معمول من به لوزان رفتم، او به دیدنم در قهوه‌خانه‌ای که معمولاً برای نوشیدن قهوه و دیدار دوستان به آنجا می‌رفتم، آمد و عذر تقصیرخواست و گفت علت نیامدنش به منزل ما این بود که نمی‌خواست قاسملو را ببیند، زیرا او به دستور ایرج اسکندری موجبات انحلال اتحادیه دانشجویان کرد را فراهم کرده و به پاس این خدمت ایرج اسکندری او را به چک اسلواکی فرستاد.

باری قاسملو وقتی که در زمان حکومت مصدق به ایران برگشت، هر روز به دیدن من در جمعیت ملی مبارزه با استعمار

می‌آمد. وقتی که پس از تشکیل "کاک" قرار شد حزب توده کادرهای کرد را در اختیار ما بگذارد که تشکیلات حزبی حزب دمکرات را تکمیل کنند، همانطور که در کتاب اخیرم نوشته‌ام او را به مه‌آباد فرستادم و مسئولیت اولیه او مسئول حزبی شهر مه‌آباد بود، بعدها به قراری که در همان کتاب نوشته‌ام او مسئولیت کمیته ایالتی را عهده‌دار می‌گردد.

پس از کودتای ۲۸ مرداد، من در همان هفته اول بازداشت شدم و طبعاً ارتباطی با کردستان نداشتم، ولی به قراری که بعدها شنیدم او و غنی بلوریان به تهران می‌آیند و حزب آنان را در شبکه مخفی حزب توده در تهران نگاه می‌دارد، ولی لو می‌روند و غنی در زندان می‌ماند و به دلایلی که هنوز دقیقاً روشن نشده است او (قاسملو) آزاد می‌شود و به قراری که رحمت‌الله شریعتی در مکتوبی که برایم فرستاد، نوشته است، همراه یکی از افسران حزب توده از ایران خارج گردیده و پس از چندی به اروپا می‌رود.

چند ماه قبل از تغییر رژیم به ایران برگشت و از همان زمان تا یکی دو سال قبل از اینکه ترور شود مرتباً با من در تماس بود. تفصیل این ارتباط طولانی است و در حال حاضر نه مقتضی است و نه مصلحت که در این باره چیزی بنویسم.

شادروان قاسملو در طول سالها عضویت در حزب توده با مسائل سیاسی آشنائی پیدا کرده بود و در همین حال نسبت به مسئله کرد علاقمند بود و در این باره مطالعاتی داشت و مقالاتی نوشته بود. بدون تردید او در بین رهبری آن زمان حزب دمکرات شاخص بود و می‌توان گفت یک سر و گردن از رفقای همکارش بلندتر بود.

او به چند زبان خارجی نیز آشنائی داشت و خود این مطلب، او را از دیگر اعضای کمیته مرکزی متمایز می‌کرد.

در محافل سیاسی فرانسه آشنائیهایی داشت که به موقع از این آشنائیهایی بهره‌برداری می‌کرد.

جهت گیری سیاسی وی از جنبه بین‌المللی در طول سالها دستخوش تغییراتی چند گردید. کافی است اولین نطق وی در اجتماع یکصد هزار نفری شهر مه‌آباد که در روزنامه ارگان حزب انتشار یافت با موضعگیری وی پس از گلاسنوست و پروسترویکای گورباچف مقایسه کرد و به جزوه سوسیالیسم دموکراتیک او نظری افکند و سپس موضعگیریهای سیاسی سالهای آخر حیاتش را نیز در نظر گرفت.

متأسفانه وی نسبت به خصلت اساسی ملت کرد، که مبارزه‌ای است بسیار طولانی و پر پیچ و خم و دراز بی توجه بود و به همین دلیل خیال می‌کرد با یک سلسله مذاکرات با واسطه گری عناصر مشکوک می‌تواند به کیفیتی سروته قضیه را بهم بیاورد و به یک توافقی با حکومت مرکزی برسد. او در عین حال دست خوش نوعی تضاد و تناقض بود؛ از یک طرف در بیانات سیاسی‌اش می‌گفت مسئله کرد راه حل نظامی ندارد و از طرف دیگر یکی از بزرگترین افتخاراتش این بود که حزب دوازده هزار پیشمرگه مسلح دارد!

بی‌اعتنایی به دموکراسی درون حزبی نیز از جانب او مشهور بود و همین امر موجب شد که به سادگی در کمینی که رژیم برای او گسترده بود گرفتار آید و جانش را از دست بدهد.

از حق نباید گذشت که علیرغم این کاستی‌ها اونقش چشمگیری در طرح مسئله کرد در عرصه بین‌المللی و شناساندن این مسئله در خارج از کردستان داشت.

۴. درباره مفتی زاده و حرکت مذهبی کردها

مفتی زاده بطور قطع یک طلبه با استعداد بود و اگر فقط به کار تحقیق علمی در زمینه فقه اسلامی می‌پرداخت شاید لقبی را که او به خود داده بود "علامه" مصداق واقعی پیدا می‌کرد.

من او را در زمانی که در مدرسه معقول و منقول طلبه بود و در منزل زنده یاد حاج رحمن آقا مهدی دیده بودم و آشنائی شخصی با او نداشتم. چندین ماه قبل از تغییر رژیم وقتی که مبارزات ضد سلطنتی بالا گرفته بود، نوشته‌ای از وی تحت عنوان "سه روایت" یا عنوانی شبیه به این به دستم رسید. در آن نوشته وی شیوه برخورد و تلقی خلیفه دوم رضی‌الله عنه را در مورد

حل مشکلات مردم، به شیوه‌ای شیوا بیان کرده بود.

من این نوشته را به دکتر تابنده قاضی عالی‌رتبه دادگستری و عضو جمعیت حقوقدانان دادم (دکتر تابنده در حال حاضر بعنوان پیر طریقت گنابادی در گناباد بسر می‌برد) و به او گفتم: «بین یک ملای سنی چگونه مسائل را طرح و عنوان می‌کنند.» او این نوشته را به قم می‌برد و به رهبری روحانیت شیعه در آن شهر می‌رساند و از قرار همین امر موجب می‌گردد که محافل طرفدار آیت‌الله خمینی توجهشان به جانب او معطوف گردد.

موضوع دیگری نیز موجب شد که به مفتی‌زاده توجه کنم: پسرعموی من مرحوم عبدالقاسم خان که مسلمانی متعبد و متعهد بود، می‌خواست پنجاه هزار متر زمین از اراضی ملکی خود را در اطراف خسروآباد وقف امور خیریه کند. این مطلب را مستقیماً یا توسط خواهرزاده‌اش آقای مهندس عبدالله بابان با من در میان گذاشت.

من پیشنهاد کردم بنیادی به نام خود ایشان یا عنوانی دیگر ایجاد و بطور قانونی به ثبت برسد و این اراضی به آن بنیاد واگذار شود که هیات اعضای بنیاد برای معلمین بی‌خانه، خانه بسازد و پیشنهاد کردم که مفتی‌زاده بعنوان رئیس یا مدیر عامل این بنیاد تعیین شود. ظاهراً این امر خیر به سامان نرسید، دلایل و جزئیات آن را من نمی‌دانم.

بنابراین هم در محافل مذهبی شیعه در قم و هم در شهر سنندج من در معرفی و مطرح کردن مفتی‌زاده مؤثر بودم.

وقتی برای خاتمه دادن جنگ سنندج به پیشنهاد وزیر کشور وقت همراه ایشان به سنندج رفتم، پس از معارفه با نمایندگان جمعیتها و سران سازمان زحمتکشان یکسر به منزلی که جناب شیخ عزالدین حسینی در آن سکونت داشت رفتم و پیشنهاد کردم که همین امشب ما کردها، مسائل و مطالبی را که فردا با هیئات اعزامی از تهران - آیت‌الله طالقانی و دیگران - در میان خواهیم گذاشت طرح و مورد بررسی قرار دهیم.

و صورت مذاکرات را روی کاغذ بیاوریم که فردا تکلیفمان روشن باشد. سران زحمتکشان و غنی بلوریان از حزب دمکرات و چریکها نیز حضور داشتند. من گفتم که باید سراغ مفتی‌زاده رفت و او را به این جلسه آورد که در بحث و مشورت مشارکت داشته باشد تا وحدت کلمه با سازمانها و شخصیت‌های کرد تحقق یابد. تا ساعت یک و نیم بعد از نیمه شب انتظار کشیدیم. بلاخره مفتی‌زاده را پیدا کردند و به جلسه آوردند و با حضور او تمام مسائل مورد بحث قرار گرفت، جلسه را خود من اداره می‌کردم، صلاح مهتدی منشی جلسه بود و ماحصل مذاکرات و تصمیمات متخذه بر روی کاغذ آمد و قرار شد ملاک کار ما در مذاکرات فردا باشد.

نزدیکهای ساعت شش صبح جلسه پایان یافت. من برای استراحت مختصر و شستن سر و رو به منزل مهندس بابان رفتم. صدیق کمانگر و شکرالله پاک‌نژاد که از تهران همراه من بود، نیز در آنجا بودند. وقتی که پس از استراحت مختصر به محل تجمع رفتیم از مفتی‌زاده خبری نبود و از همان روز حسابش را از ماسوا کرد.

بعدها وقتی که به تهران آمده بود و در منزل بدو حی در تجریش بود بنا به تقاضای همشهریان و همراه آنان به دیدن مفتی‌زاده رفتم. تشریفات درست کرده بود و خواهرزاده‌اش پسر بابا شیخ مردوخ منشی او بود. من با دقت و وسواس تمام حساسیت شرایط و اوضاع و احوال سیاسی را بیان کردم و گفتم: «اکنون فرصتی پیدا شده است که مسئله در قالب درست و اصولی آن مطرح گردد و تلاش کنیم که با وحدت کلمه و تعاون عموم این مسئله را به سامان برسانیم» و خطاب با او گفتم: «همشهریان و سازمانهای سیاسی کردستان از من خواسته‌اند وارد مذاکره شوم و نظر متفق و مشترکمان را اعلام و برای به کرسی نشاندن آن متفقاً و مشترکاً تلاش کنیم.» در جواب من گفتم: «من صد ایراد به مارکسیسم می‌گیرم. اگر شما حتی یک ایراد آن را بدرستی رد کردید، تسلیم شمامی‌شوم و متقابلاً شما صد ایراد به اسلام بگیرید، اگر من حتی یک ایراد آن را نتوانستم رد کنم باز تسلیم شما می‌شوم.» گفتم: «آقای مفتی‌زاده، من نماینده مارکسیستها نیستم و به این عنوان نیامده‌ام با شما مذاکره کنم. من یک کرد هستم و به این عنوان صرفاً در مسئله کرد با شما گفتگو می‌کنم و اصولاً مسئله‌ای به عنوان معارضه اسلام و مارکسیسم مطرح نیست، تا این بیانات شما موضوعیت داشته باشد.» او باز هم همان موضع را تکرار کرد. من به آقایان همشهریان خطاب کردم: «می‌بینید که ایشان به هیچ صراطی مستقیم نیستند. بنابر این مذاکره بی‌حاصل است» و جلسه را ترک کردیم.

مفتی زاده دچار غرور و جاه طلبی وحشتناکی شده بود و با توجه به جو مذهبی حاکم در فضای آن روز ایران خود را آیت الله خمینی کردستان که سهل است آیت الله خمینی اهل سنت می دانست. در حالی که روشن است در مذهب سنت عنوانی به نام آیت الله و ولی فقیه وجود ندارد. بدیهی است که نباید فراموش کرد که از سالها پیش در سطح سیاست جهانی عربستان سعودی با پولهای بی حسابش وظیفه مقابله با کمونیزم را در دنیای اسلام به عهده گرفته بود. تبلیغات وسیع آن رژیم واعزام طلبه های تعلیم دیده در مدارس مذهبی آن کشور به اقطار و اکناف دنیای اسلام و ساختن مساجد در کشورهای اسلامی و غیر اسلامی نمی توانست بدون تاثیر بر توده های عوام باشد و در ایران بخصوص پس از به کرسی نشاندن ولایت فقیه، عکس العمل توده های سنی توجه به مبانی مذهب سنت بعنوان پادزهر این بلیه بود. اما بررسی تاریخ کردستان نشان می دهد که هیچگاه یک عالم دینی رهبری یک جنبش توده ای را به عهده نداشته است. مشایخ طریقه های صوفیه البته در دورانی مشخص منشا تحرکات وسیع در بین توده های دهقانی و شهری کرد بوده اند که از نظر علم الاجتماع مبحث درخور بحث و تحقیق است. توده های کرد به اصطلاح فرهنگها بیشتر «لیبرال پنچسر» (Libre penser) هستند تا مذهبی های متعصب، ولی بهر حال نباید تاثیر تبلیغات سازمان یافته سلفی یا مشابهات آن را نادیده گرفت، بخصوص که جامعه کرد در مجموع در شرایط عقب مانده اجتماعی و اقتصادی بسر می برد.

در مورد مفتی زاده یک عامل خصوصی را نباید از نظر دور داشت. او داماد حاج رحمن آغا مهتدی و از جوانی نوعی رقابت با برادرزنش صلاح مهتدی داشته است. بارها به من می گفت: «من مغز متفکر اینها را می شناسم». اشاره اش به رهبری سازمان زحمتکشان بود که در آن شرایط همانا صلاح مهتدی بود.

در مجموع نقش منفی مفتی زاده در آن دوره مشخص یکی از جهات شکست جنبش اجتماعی و سیاسی کردستان بود.

۵. علت عدم موفقیت کردها در جریان مذاکرات کردستان

مذاکره دو طرف دارد و در صورتی به نتیجه می رسد که هر دو طرف واقعاً خواهان آن باشند. به نظر من طرف حکومت اصولاً نمی خواست که تسلیم مطالبات کردها، ولو به میزان حداقل آن گردد. اگر در شرایطی حاضر به مذاکره گردید برای آن بود که هنوز حاکمیتش قوام و استقرار نیافته بود. در آن شرایط صرفاً به لحاظ تاکتیکی به مذاکره تمایل نشان می داد. بی گمان بخصوص در حکومت موقت بازرگان بودند کسانی که می خواستند مذاکرات به نتیجه برسد. ولی باید پذیرفت که این اشخاص در مقام تصمیم گیری نبودند و تصمیمات نه در دولت موقت، بلکه در جای دیگری گرفته می شد. باتمام اینها اگر در همان شرایطی که حاکمیت در موضع ضعف بود، طرف دیگر مذاکره کننده - کردها - از وحدت و یکپارچگی برخوردار بودند و حساسیت موقع را درک می کردند، می شد حداقل مطالبات را به حاکمیت تحمیل کنند. ولی بدبختانه چنین نبود. رهبری سازمانهای سیاسی هریک بگونه ای می خواست هژمونی خود را تحمیل کند و مطلقاً در فکر این نبودند که اگر آن فرصت استثنائی از بین برود، طرف حاکمیت اصولاً حاضر به مذاکره نخواهد شد. چنین بود که آن فرصت از دست رفت و بعدها چنانکه دیدیم حاکمیت حاضر به مذاکره علنی و رسمی نشد و اگر با حزب دمکرات مذاکره ای صورت می گرفت، غیر رسمی و غیر علنی و توسط عناصر امنیتی انجام می گرفت؛ در راستای مقاصد امنیتی که تعقیب می کردند، نه توسط مسئولین سیاسی مملکتی و برای رسیدن به نوعی توافق.

۶. درباره شیخ عزالدین حسینی و برخورد با مسائل کردها

جناب سید عزالدین حسینی یک روحانی پاکدل و مردمی است. او صادقانه می خواست که حداقل خواستهای مردم کردستان تحقق یابد. بدیهی است ایشان سازمان و تشکیلاتی نداشتند و تلاشهایشان به صورت موضع گیری کتبی یا شفاهی در مسائل مطروحه بود.

۷. هدف از تشکیل کردهای مقیم مرکز

هدف این بود که از نیرو و امکانات عده نسبتاً معتابه کرد مقیم مرکز به صورت صحیح بهره‌برداری شود؛ اخبار درست وقایع کردستان در مرکز و در جامعه سریعاً منعکس گردد، تا از القای شبهه و تبلیغات مخالف کردها حتی امکان جلوگیری شود و در صورت لزوم کمک‌های مادی خود کردها و اشخاص با حسن نیت، برای کردستان ارسال گردد. هم چنین تلاش می‌شد که با سازمانهای مردمی سایر خلقهای ایران نوعی تقاطی و تبادل افکار بعمل آید و عندالاقضا پشتیبانی آنان از برآورده شدن خواستهای مردم کردستان جلب گردد و با موضع‌گیری درست در قبال سیاستهای حاکمیت به سازمانهای سیاسی کردستان از لحاظ معنوی کمک شده باشد.

۸. دیدگاه شاه و کردها

حکومت سلطنتی در عین حال که از هرگونه تحرک مردمی (ملی) مردم کردستان بشدت جلوگیری و هرگونه حرکت سیاسی و حزبی را سرکوب می‌کرد، اما برای پیشبرد مقاصد خود در منطقه از مسئله کرد استفاده می‌کرد و در تهران روزنامه‌ای را به سردبیری بدیع‌الزمانی که گویا در مقطع تغییر رژیم به آمریکا مهاجرت کرد و با کمک احمد و عبدالرحمن و صدیق مفتی‌زاده چاپ می‌کرد. این روزنامه در ایران انتشار نمی‌یافت، فقط برای معدودی از خواص حکومت شماره‌هایی فرستاده می‌شد و بقیه شماره‌های چاپ شده عیناً به کردستان عراق فرستاده می‌شد. پول چاپ و تهیه این روزنامه را ساواک تامین می‌کرد. به جز این روزنامه که «کردستان» نام داشت، سازمان پان ایرانیست پز شکپور، که وابستگی مستقیم با دربار و ساواک داشت، در روزنامه - مجله - ارگانش به نام «خاک و خون» مطالب و مقالاتی در تایید جنبش ملامصطفی انتشار می‌داد. برای اینکه نیت واقعی شاه و رژیم او در باره کردها درک گردد، کافی است به دو کتابی که بنام او منتشر شده است و همچنین به خاطرات علم، وزیر دربارش، مراجعه کرد که با جملات و عبارات تحقیرآمیزی از ملامصطفی یاد کرده‌اند.

۹. سال تولد و تحصیلات

تاریخ تولد واقعی من ۱۲ خرداد سال ۱۳۰۰ سمسی است. ولی در شناسنامه‌ام که به جهت ورود به خدمت قضائی کبر سن گرفتم، تاریخ تولد فروردین ۱۲۹۹ قید گردیده است. تا کلاس چهارم ابتدائی در دبستان جدیدالتاسیس بدر تحصیل کردم و از کلاس پنجم ابتدائی تا پایان کلاس پنجم متوسطه (دوره علمی) در دبیرستان شاهپور تحصیل کردم. کلاس ششم متوسطه (دوره علمی) را در دبیرستان فردوسی تبریز خواندم که در آن زمان در عداد بهترین دبیرستانهای ایران بود. یک سال به عنوان دبیر در دبیرستانهای شاهپور و شاهدخت سنندج، ریاضیات و فیزیک تدریس می‌کردم. در کنکور دانشکده حقوق جزو ده نفر اول بودم و پس از سه سال در رشته قضائی (سال تحصیلی ۲۴-۲۳) فارغ التحصیل شدم. در تمام دوران تحصیل در سنندج شاگرد اول بودم و در تبریز جزو دو نفر محصلین برجسته کلاس بودم.

در دانشگاه تهران در فعالیتهای سیاسی، مشارکت جدی داشتم و از سخنرانان دانشکده حقوق بودم. وقتی که زنده یاد دکتر مصدق، جلسه مجلس چهاردهم را به عنوان اعتراض ترک کرد و به خانه رفت، پس از یکی دو روز، در شمار کسانی بودم که با تجهیز دانشجویان، دکتر مصدق را از منزلش به مجلس بردیم. در آن زمان در تهران حکومت نظامی برقرار بود. در جلو در ورودی مجلس سربازان به ما که دکتر مصدق را بر سر دست به مجلس می‌بردیم، حمله کردند و من از ناحیه کمر با سرنیزه مجروح شدم و فوراً دانشجویان مرا به مطب حبیب موید که در مدخل میدان بهارستان نبش صفی‌علیشاه قرار داشت، رساندند و دکتر حبیب موید زخم مرا پانسمان کرد. چون در آن روز جوانی به نام خواجه نوری در بالکن ساختمان روبروی مجلس باتیراندازی سربازان کشته شد، در سالن اجتماعات دانشکده حقوق مجلس بزرگداشتی بیاد این جوان برگزار گردید که در آن زنده یاد دکتر مصدق وعده دیگری از نمایندگان مجلس و سیاستمداران مشهور و روزنامه‌نگاران و استادان دانشگاه حضور یافتند. در این مجلس بزرگداشت که نخستین اجتماع سیاسی در دانشگاه، پس از سقوط رضا شاه بود، من تنها سخنران از طرف دانشجویان بودم که سپس زنده یاد دکتر مصدق به سخن پرداخت و مجلس با شکوه و پر هیجان بزرگداشت پایان یافت.

۱۰. درباره وزارت دادگستری ضمن خدمت

من خدمت قضائی را با سمت دادیاری در دادسرای تهران آغاز کردم. پس از چند ماه با اینکه جواترین قاضی بودم، به سمت سرپرستی شعبه اجرای احکام دادسرا تعیین شدم. در این سمت ابتکاری بکار بستم که آثار آن تا آخرین روز حکومت باقی بود. توضیح اینکه در آشفتگی بازار بعد از شهریور ۱۳۲۰ عده‌ای تبهکار تمبرجعی چاپ کرده و آشکارا در سرسرای دادگستری عرضه می‌کردند و بعضی از وکلا و مردم عادی که دادخواست به دادگاهها می‌دادند و همچنین بعضی از مدیر دفترها که مجازاتهای نقدی یا حبس قابل خرید را انجام می‌دادند از این تمبرهای جعلی استفاده می‌کردند. در نتیجه صرفنظر از زیان قابل توجهی که متوجه خزانه کشور گردید، حیثیت دادگستری نیز شدیداً لطمه می‌خورد. به پیشنهاد کتبی من در حسابداری وزارت دادگستری که در زیرزمین کاخ قرار داشت، گیشه‌ای برای فروش تمبر باز شد و طبق بخشنامه وزارتی مقرر گردید که گیشه فروش تمبر با شماره و تاریخ و تعیین مبلغ دادخواستها و اوراق و کالت نامه و کلا را تمبر کند و مدیران دفاتر نیز پرونده‌ها را برای الصاق تمبر به همان گیشه ببرند. بدین ترتیب صرفنظر از اینکه دادگستری از یک رسوائی بزرگ رهائی یافت، عواید قابل توجهی نیز عاید خزانه شد. وزرای دادگستری در آن زمان نوعاً از رجال به اصطلاح با سابقه بودند. در دوران خدمت من دو وزیر درخشیدند: یکی شادروان الهیارخان صالح بود که شبه تصفیه‌ای نیز در تشکیلات قضائی مرکز انجام داد و دیگری زنده یاد شیخ عبدالعلی لطفی بود که پس از قیام ۳۰ تیر به وزارت دادگستری منصوب گردید و با تصفیه کامل قضات و تجدید سازمان وزارت دادگستری و انحلال محاکم اختصاصی و اعاده استقلال قضات، دادگستری را به تمام معنی اصلاح کرد.

من در زمان وزارت الهیارصالح به سمت بازپرس دادسرا انتخاب شدم و پس از مدتی آن چنان شهرتی پیدا کردم که وکلای سرشناس دادگستری شکایات و اعلام اتهام را مستقیماً به شعبه من می‌دادند و متهم مراتب را، به دادستان اعلام می‌کردم. در این دوران روزی یک ستوان یکم ارتش، دادیار پیردادسرا را که به پرونده‌های زناشویی رسیدگی می‌کرد مورد حمله قرار داد و در اثر سیلی محکمی که به بناگوش پیرمرد وارد کرده بود، خون از گوشش جاری شده بود. یکی از بازپرسان دادسرا که این پرونده به او ارجاع شده بود قرار بازداشت ستوان یکم را صادر و او را به زندان کاخ فرستاده بود. رئیس شهربانی کل کشور و رئیس دژبان به دستور رزم‌آرا زندانی را از زندان کاخ خارج و به دژبان برده بودند. ساعت هشت شب وقتی از این واقعه باخبر شدم به شدت به دادستان اعتراض کردم و گفتم فوراً باید زندانی به زندان کاخ اعاده شود. دادستان در حضور من به سپهبد رزم‌آرا و الاحضرت اشرف تلفن کرد و مراتب عصبانیت قضات را اعلام داشت. من قانع نشدم و فردای آن روز اول وقت اداری متنی را که از طرف قضات دادسرا در اعتراض به این امر در دو نسخه تهیه کرده بودم، در پای دفتر حضور و غیاب به امضای تمام قضات دادسرا رساندم و بلافاصله به اتاق دادستان رفتم و نامه را که تهدید به خودکشی از کارقضات در صورت عدم اعاده زندانی تا ساعت ده صبح بود، به دادستان دادم. او سراسیمه به من گفت در حضور خودتان من به رئیس ستاد ارتش و الاحضرت اشرف تلفن کردم و قرار شده است، دادستان ارتش برای عذرخواهی به دادسرای تهران بیاید. من گفتم قضات تقاضای خود را، رسماً اعلام داشته‌اند و از ساعت ده صبح از کار دست خواهند کشید، اما من از همین ساعت دست از کار کشیده و در اطاق شما می‌نشینم و همان جا نشستم. چند دقیقه‌ای نگذشته بود که مامور ابلاغ وزارت دادگستری، ابلاغ انتقال مرا به دیوان کیفریه دستم داد، دادستان به روح پدرش سوگند خورد که از ماجرا اطلاعی ندارد! من خندیدم و از او خداحافظی کردم. ساعت ده صبح دادستان ارتش به دادسرا آمده و از قضات عذرخواهی کرده بود. این اولین اعتراض دسته‌جمعی قضات در دادگستری بود که توسط من سازمان داده شد. البته طبق قانون تشکیلات وزارت دادگستری قضات از این قبیل اعتراضات ممنوع شده بودند، ولی توجهی به این امر نکردم. در دوران خدمت در دیوان کیفر، به عنوان بازرس نخست وزیری و بازرس کل کشور همراه چهار نفر از قضات باسابقه از جمله شادروان اسداله مبشری، مامور رسیدگی به وزارت بازرگانی و پیشه و هنر و بانک صنعتی شدم.

پرونده اتهامی قوام السلطنه را این هیئت به مجلس شورای ملی در مورد جوازهای صدور تسلیم کرد (البته توسط دولت و وزارت دادگستری) گزارش مفصل در مورد قسمت فروش بانک صنعتی را تسلیم کردیم و من شخصاً آنرا با مهر شخصی لاک و مهر کردم و بدفتر بازرسی کل کشور دادم. این گزارش مطبوع طبع وزیر وقت نبود و چون تقاضای تعویض یا خلاصه

کردن آن را رد کردیم، هیچگاه مطرح نگریدید و بایگانی شد. اقدامات دیگری که شخصا در این ماموریت انجام دادم، مفصل است و مجال بیان آن نیست.

وزیر وقت محمدروری بود. در سال ۱۳۲۸ دولت، دکتر تقی نصر را از آمریکا برای سرپرستی سازمان برنامه به ایران فراخواند و من طبق ابلاغ وزیر وقت (دکتر محمد سجادی) جزو هیئت سه نفره بودم که می‌بایستی با آقای دکتر تقی نصر در انجام ماموریتش همکاری کنم، دونفر دیگر میرزا مهریخان مولوی قاضی دیوان کشور و شادروان اسداله مبشری بودند. در همان روزها من چون به انتصاب دادستان دیوان کیفر معترض بودم و حاضر به دیدار و ملاقات با او نشدم، همان وزیر مرا به دادگاه املاک واگذاری، منتقل کرد! من به این ابلاغ اعتنا نکردم و به ماموریت سازمان برنامه نیز نرفتم. سرانجام وزیر دادگستری مرا به دیوان کیفر بازگرداند و آقای ناصر دولت‌آبادی را که بجای من به دیوان کیفر آورده بودند، به دادگاه استان فرستادند. آقای ناصر دولت‌آبادی بعدها به ریاست کل استیناف مرکز و ریاست شعبه دیوان کشور و ریاست دیوان عالی کشور رسید.

من جزو قضاتی بودم که موسس جامعه قضات و کارمندان دادگستری بودند، از همان ابتدا به عضویت هیئت مدیره این جامعه انتخاب شدم و سردبیر روزنامه ارگان جمعیت را که امتیاز آن متعلق به مرحوم محمد رشاد بود، برعهده داشتم. این جامعه برای استقلال قضات و اعتلای قوه قضائیه مبارزه می‌کرد. وقتی در حکومت رزم‌آرا، روسای شعب دوم و پنجم دیوان کشور (زنده یادان شیخ عبدالعلی لطفی و میرزا حشمت قضائی) را بر خلاف اصول به سمت ریاست دادگاههای استان خراسان و آذربایجان منصوب کردند، ما با این اقدام وزارت دادگستری بشدت اعتراض کردیم و لایحه مفصل اعتراضی نوشتیم که قرار شد به امضای قضات برسد. من مامور اخذ امضا از قضات دیوان کشور شدم. از بین تمام قضات دیوان کشور تنها سه نفر (دکتر ملک اسماعیلی، حسین شهشهانی و مظفری کاشانی) آنرا امضا کردند. در مجلس سنا نیز حسین نقوی سناتور دولت را مورد سؤال قرار داد و سرانجام در اثر مبارزات ما آقایان لطفی و قضائی در دیوان کشور ابقا شدند. جرم آنان این بود که آرای محاکم نظامی را در مورد متهمان سیاسی نقض کرده بودند. در حکومت زنده یاد مصدق، دکتر ملک اسماعیلی به عنوان معاون نخست وزیر و آقایان شهشهانی و مصطفوی به عنوان معاون وزیر کشور و معاون وزارت دادگستری منصوب شدند.

۱۱. نخست وزیران دولت در عین خدمت

از بین این وزیران به جز زنده‌یاد مصدق که واقعاً منتخب مردم بود، دو نفر قابل توجه بودند: قوام السلطنه و رزم‌آرا که می‌خواستند امور کشور را خود اداره کنند و دست دربار را کوتاه کنند. رزم‌آرا بسیار باهوش و فعال بود و هواهایی درسرداشت که جاننش را در این راه از دست داد.

۱۲ و ۱۳.

بحث در این دو مورد در این مختصر نمی‌گنجد و اجمالاً اشاره می‌شود که تلقی حکومتها از کشور- دولت نفی وجود و حقوق خلقهای ایران بر اساس بی‌اعتمادی و استفاده از برچسب جدائی طلبی است. در خاتمه اضافه می‌کنم که امیرعلائی به بهانه عزیمت من به مهاباد برای انتخابات مرا منتظر خدمت کرد. من دیگر به دادگستری نرفتم. زنده یاد لطفی در اولین روز وزارتش کتباً مرا دعوت کرد که با او ملاقات کنم. ماجرا مفصل است. سرانجام پس از تجدید تشکیلات دادگستری، وزیر، من و مرحومان نورالدین الموتی و محمدرشاد و احمد حسابی را بعنوان دادیار دادرسی انتظامی قضات منصوب کرد که موجب اعتراض دکتر بقائی در مجلس و جنجال روزنامه‌های هوادار او گردید. صورت مجلس مذاکرات مجلس، در روزنامه‌های رسمی کشور موید این حقیقت است. بلاخره زنده یاد لطفی مجبور شد به هر یک از ما چهار نفر شغل دیگری بدهد و من به سمت دادیار استان مرکز منصوب شدم.

سلامت و موفق باشید.

صارم الدین صادق‌وزیری